

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس بیست و چهارم

سید محمد حسن طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرماید:

يا أبا عبدالله! ليس العلم بالتعلم، إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك و تعالى أن يهديه. فإن أردت العلم فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله يفهمك.

علم به تعلم نیست، به یادگیری نیست، بلکه نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد او را هدایت کند قرار می دهد. اگر شما می خواهید به علم برسید، حضرت می فرماید: اولاً باید به دنبال عبودیت بروی. فاطلب أولاً في نفسك حقيقة العبودية یعنی در وهله اول باید این مسأله عبودیت را در خودت متحقق کنی تا اینکه بتوانی به علم دسترسی پیدا کنی، به علم برسی، چرا بدون عبودیت علم نمی شود؟ چه ارتباط و علاقه ای بین عبودیت و مسأله علم هست.

در جلسه قبل خدمت احبه و اعزه عرض شد: حقیقت علم عبارت است از نزول یک معنا از معانی واقعیه از اسم علیم پروردگار، خداوند متعال دارای سه اسم است؛ اسم علیم، اسم قدیر و اسم حی. از این سه اسم صفات الهی نشأت می گیرد؛ مانند خالقیت، رحمانیت، رحیمیت، رازقیت. اینها صفات الهی هستند که از این سه اسم به وجود می آیند، و این سه اسم لازمه ذات است و لاینفک از ذات است نه به آن معنایی که بعضی ها معتقدند که عین ذات است. به عبارت دیگر، حقیقت ذات، ذات پروردگار، یک حقیقتی است که این سه اسم لازمه اوست. همانطوری که در هر وجودی این سه اسم علم و حیات و قدرت لازمه اوست و الا وجود خارجی ندارد.

یعنی اگر یک وجودی بخواهد در دنیا تحقق پیدا کند، باید عالم به خودش باشد، باید قادر بر ادامه زیست و حیات خودش باشد و باید حی باشد. اگر یک چیزی بمیرد، دیگر اسم موجود را ما نمی توانیم بر او بگذاریم و این در همه موجودات هست؛ هم در انسان، هم در ملائکه و هم در حیوانات و هم در نباتات و جمادات. گر چه خود آن وجود آن موجود، مرتبه اعلای از علم و حیات و قدرت است، ولی انفکاک این سه اسم از آن موجود، مستحیل و ممتنع است و سایر صفات الهی از این سه اسم منشعب می شوند و به وجود می آیند.

در جلسه گذشته عرض شد تمام آنچه که در این عالم اتفاق می افتد، نزول اسماء الهی است. یعنی اسماء الهی بواسطه تأثیر در صفات و صفات کلیه به واسطه تأثیر در صفات جزئیّه، موجب می شود که در عالم کون، چه عالم مجرد باشد، یا عالم ماده باشد، تمام اینها به واسطه اسماء الهی وجود پیدا می کنند. معنای وجود پیدا

کردن این است که خود آن اسم کلی پروردگار، خود آن اسم وقتی که تنازل می کند یک موجود بسیار ضعیف تر از آن جهت کلی، در عالم خارج تحقق پیدا می کند.

اگر بخواهیم فرض کنید من باب مثال تشبیه کنیم، فرض کنید که ما چشممان را باز می کنیم در این مکان، حالا این مکان، یک قدری مکان خیلی موسعی نیست؛ فرض کنید که در یک بیابانی، در یک صحرایی شما چشمتان را باز می کنید و به افق و آسمان و کوههای دور دست نظر می اندازید و یک همچنین وسعت بسیار مطوّل و موسعی را شما مشاهده می کنید به طوری که اگر از شما سؤال کنند، یک یک جای ستارگان را مشخص می کنید: ستاره جدی آنجاست، عطارد آنجاست، آنجا ماه است، آنجا ستاره کذا و کذا است؛ اینها را همه را مشخص می کنید، آن کهکشان خیلی مفصل را می بینید، دیدید در بعضی از شبها، بخصوص اگر در بیابان باشید که گرد و غباری هم نباشد و هوا صاف باشد، آن کهکشانها مشخص است؟ یک همچنین کهکشانی که فاصله بین دو ستاره در آن کهکشان میلیون ها برابر فاصله بین زمین تا خورشید است. اینکه شما به صورت گرد می بینید که پراکنده است اینها گرد نیست، اینها هر کدامشان یک ستاره است، فاصله بین یک ذره از این گردها با ذره دیگر، میلیونها برابر فاصله بین زمین تا خورشید است.

من می خواهم عظمت این مسأله را تمثیل کنم، به عنوان تشبیه که چطور اسماء کلیّه الهیه، اینها به جزئی وقتی که می آیند، چه قسم می شوند. این از کهکشانش، آن از بقیه ستارگانش و آن افق غیر قابل تصور، شما همه اینها را می بینید به چه وسیله؟ با یک مردمک، یک عدسی که فرض کنید که من باب مثال، سه میل، دو میل، چهار میل، تمام قطر این عدسی را تشکیل می دهد، شما همه اینها را چکار می کنید؟ مشاهده می کنید، یعنی چه؟ یعنی آن کهکشانی که الآن آن فاصله را دارد، الان در دو میل گنجانده شده است، خیلی راحت. دیگر شما از این مثال راحت تر پیدا نمی کنید، آن کوههایی که به آن وسعت و به آن بلندی در جلوی چشم شما است، همه آن کوهها به اندازه یک سر سوزن شده و این پرده شبکیه شما، آنها را گرفته و منتقل کرده، تازه خلاصه کرده، تلخیص کرده، فشرده کرده، داده به آن عصب ماکولا، آن هم داده به آن قسمت بینایی مغز، حالا این وسعت به این عجیبی که الآن در مقابل ما هست، در یک عصبی که فرض کنید، که دو میل قطر آن عصب است، عصب مجرّف چشم، در او گنجانده شده، به طوری که اگر از شما سؤال کنند، یک یک خصوصیات این و آن و آن کوه و الآن چند تا بز بالای کوه است، الآن سنگش این است، تفاوتش آن است، سبزه اینجا در آمده، آبشار از آنجا دارد می آید، تمام آنها را شما دارید الآن شرح می دهید، آیا این کوه توی چشم شما رفته؟ آیا آن کهکشان آمده توی کله شما قرار گرفته؟ این که نیست؛ او آمده، هی آمده جلو، جلو، جلو، خلاصه شده به اندازه یک سر سوزن، اسماء کلیّه الهیه در عالم نزول مثل انعکاس این صورت کلی در عالم، در چشم رائی و در چشم بیننده است.

از آن بالا وقتی که اسم کلی، فرض کنید که، علم وقتی که می خواهد تنازل کند، در آن مرتبه ذات، که

متصل است به ذات پروردگار، آن اسم در حد و در مرتبه اطلاق است، در مرتبه بی‌انتهایی است، یعنی امکان ندارد که برای علم پروردگار، همچون وجود خود پروردگار، ما مرتبه قائل بشویم، حدی قائل بشویم، امکان ندارد، خود حضور پروردگار حدی ندارد که ما فرض کنیم که من باب مثال، سوار یک وسیله نقلیه بشویم و این عالم را طی بکنیم برسیم به عالم بزرخ، از آنجا هم طی بکنیم به عالم ملکوت و لاهوت و جبروت، همین جا تا اینکه بگوییم: این اسماء الهیه را ما همه را دیدیم، حالا می‌آئیم سراغ خود خدا، فرومی‌رویم در شکم خدا، رفتیم حالا از تمام این صفات همه گذشتیم، وارد خود خدا شدیم، رسیدیم به یک جا، دیگر آنجا مرز است، دیگر آنجا حد است، آنجا مرز بین وجود خدا و بین عدم، یک خط فاصله، یک همچنین چیزی وجود ندارد، بنابراین اسماء خود الهیه و به طبع، صفات الهیه هم صفات کلی، اینها حد و مرزی ندارد.

ما که سهل است، حتی رسول خدا که اول مخلوق پروردگار است و تمام عوالم وجود به واسطه نفس پیغمبر اکرم تحقق پیدا می‌کند. همانطوری که الآن به واسطه این دست من، این لیوان، این حرکت پیدا می‌کند، اگر دست من نباشد این هم حرکتی ندارد، بواسطه دست من است که این سینی الآن حرکت پیدا می‌کند، این قندان از جایش برداشته می‌شود، بواسطه نفس پیغمبر اکرم، جمیع عالم، وجود پیدا کرده، نه حرکت، یعنی چه مرتبه‌ای است؟ من فقط می‌توانم این لیوان را از اینجا بردارم، اما نمی‌تواند دست من این لیوان را خلق کند. این احتیاج به کارخانه دارد، مواد دارد، سنگ باید بیاید، شیشه‌اش جدا بشود، برود ذوب شود، بعد آنجا برود در کارخانه، تبدیل به لیوان بشود بیاید بیرون. فقط کاری که من می‌توانم بکنم این را حرکت بدهم، از اینجا بردارم جای دیگر بگذارم، این مقدار ما هنر داریم. اما نفس مبارک پیغمبر اکرم، نه تنها تدبیر کل عالم را به دست دارد، بلکه اصلاً وجود همه عالم و این تعینات در عالم کثرت، چه عالم ملک، که عالم شهادت است و چه عوالم ملکوت، تمام اینها به واسطه نفس پیغمبر است. یعنی اگر پیغمبر اکرم خلق نمی‌شد، هیچ موجودی که شما اسم امکان را رویش بگذارید، در عالم تحقق پیدا نمی‌کرد. یعنی اولین مخلوق پروردگار در سلسله علّیت چیست؟ نفس مبارک پیغمبر اکرم است. حالا این پیغمبر، با این خصوصیت که تمام عوالم ملک و ملکوت زائیده وجود اوست، نه تنها تا الآن به علم خدا پی نبرده، بلکه اگر قیامت هم به پا بشود، پی نخواهد برد و در بی‌نهایت هم پی نخواهد برد، چه برسد دیگر به بقیه موجودات، چرا؟ چون علم خدا لایتناهی است.

نکته‌ای که در اینجا بعضی از بزرگان و عرفا در کتب خودشان ذکر می‌کنند که سالک به واسطه فناء ذاتی به علم لایتناهی می‌رسد، نه این است که علم لایتناهی در وجود این شخص متناهی می‌شود و این بر علم لایتناهی الهی احاطه پیدا می‌کند به نحوی که دیگر هیچ مسأله‌ای از آن عوالم ربوبی بر او مخفی نیست، این طور نیست؛ معنایش این است که ما برای احاطه بر علم الهی دچار محدودیت هستیم؛ محدودیت مکانی هستیم، محدودیت زمانی هستیم، محدودیت سعی هستیم؛ اینها دارای محدودیتهای متفاوتی است و هر کسی بر حسب آن مقدار ظرفیتی که دارد و بر حسب آن مقدار تجرد نفسانی که پیدا کرده است، از آن علم الهی

بهره‌مند می‌شود. ولی کسی که به مرتبه فناء ذاتی برسد و آن حدّ از او برداشته شود و بقاء پیدا بکند بعد از فناء و دوباره در یک محدودیت وجودی قرار بگیرد - چون مرتبه بقاء مرتبه محدودیت است - این شخص در استفاده از اسم علیم، دیگر حدّی ندارد، این است معنایش، یعنی هر آنی که بر او بگذرد، آن اسم علیم پروردگار که اسم اطلاقی و لایتناهی اوست، بر او جلوه می‌کند، بدون اینکه هیچ حدی برای استفاده وجود داشته باشد. حدّش فقط حد ظرفیت وجودی خودش است، یعنی پیغمبر اکرم به مقدار ظرفیت وجودی خودش دارد از آن اسم علیم استفاده می‌کند، هر کدام از ائمه علیهم‌السلام به مقدار سعه وجودی خودشان، اولیاء به مقدار سعه وجود خودشان، هر کدام از اینها، ولی بی‌انتهای؛ یعنی مرز ندارد. مثلاً فرض کنید که شما در نظر بگیرید یک لوله آبی را، که این لوله آب به دریا وصل است و فرض کنید که یک اینچ است، دو اینچ است، سه اینچ است و یک لوله آب فرض کنید، ده اینچی، بیست اینچی هم شما در نظر بگیرید که این هم باز به دریا وصل است، هر کدام از اینها به لایتناهی وصلند و دائماً از این آب دریا می‌گیرند، ولی هر کدام از اینها به لحاظ همان سعه وجودی خودشان هستند، این مربوط به این اسم علیم بود در این جا.

عرض شد که خداوند متعال بواسطه اسماء کلیه خودش، آنچه را که در عالم بخواهد متحقّق کند، در این عالم بوجود می‌آورد. دو جنبه بر نزول این اسماء الهیه وجود دارد؛ جنبه اول اینکه: این فعلی که در عالم انجام گرفته است، خود این فعل مستند به ذات پروردگار است، حالا این فعل هر چه می‌خواهد باشد. این یک مسأله است. مسأله دوم: انتساب این فعل است به فاعل و به مباشر و آن کسی که این را انجام داده است، اینجاست که مسأله، تفاوت پیدا می‌کند.

از نقطه نظر خود آن فعل در عالم، فعل مسند به پروردگار است و در این هیچ شکی نیست. یعنی آن اسم علیم، آن اسم قدیر، اگر مشیت او تعلق نگیرد، آن اسم قدیر تنازل پیدا نمی‌کند و آن خلق را در عالم به وجود نمی‌آورد، این یک مطلبی است. باید اسم قدیر پروردگار، این فعل را در خارج تحقّق بدهد و بدون او اصلاً انجام نمی‌شود، مثل اینکه شما هر چه اراده بکنید برای اینکه این لیوان را از اینجا بردارید، بدون اینکه شما قدرت داشته باشید، این از اینجا برداشته نمی‌شود. درست مثل کسی که دست ندارد. هـی اراده بکند این لیوان را از اینجا بردارد، خب تا انسان دست نداشته باشد بر نمی‌دارد، بدون اسم قدیر امکان اینکه در خارج چیزی تحقّق پیدا بکند نیست. بدون اسم علیم امکان تحقّق او با شرایط و لوازم نیست. اسم قدیر فقط می‌آید خلق می‌کند و به وجود می‌آورد. اسم علیم می‌آید او را محدود می‌کند، در موقعیتهای مناسب قرار می‌دهد. **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿الحشر، 22﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿الحشر، 23﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... ﴿الحشر، 24﴾** اسماء حسنی مال او است. این اسامی و این صفات الهی که اینها حکم مرزبندی مخلوقات و موجودات است همراه با اسم قدیر می‌آیند کار انجام می‌دهند. شما وقتی که می‌خواهید یک میزی را بسازید، از یک طرف دست شما می‌آید میخ و چکش و ارّه و این چیزها را برمی‌دارد، از یک طرف فکر شما

می آید میخ را در جای خودش می‌کوبد، نه دو سانت آن طرف تر. از یک طرف اراده و مشیت شما می‌آید یک چیزی را برمی‌دارد، از طرف دیگر این اراده و مشیت این را در جای خودش قرار می‌دهد. آن مال استفاده اسم علیم است. شما با علمی که دارید، قدرت را جهت می‌دهید. صفت قدرتی که در وجود شما است به واسطه علم شما جهت پیدا می‌کند و همه اینها بواسطه اراده و مشیت شما در خارج انجام می‌گیرد. این اسامی پروردگار که این اسامی کلیه هستند، این اسامی با انضمامی با تعدادش اینطور، یکی دارای این خصوصیات، یکی دارای آن...، اینها همه‌اش مال آن عالم تضارب و تصادماتی است که دارد آنها کار انجام می‌دهد تا یک چیزی در این عالم به این کیفیت بروز پیدا بکند.

همینطور که گتره نیست، یک فاطمه خانمی با یک زیدی عقد کنند و بعد هم عروسی کنند و یکی در بیاید و همینطوری گتره، حالا یا اینجوری بشود یا آنجوری. این قدر ما توصیه داریم که در موقع حمل باید اینطور باشیم، در موقع ازدواج باید این رعایت را بکنید، زن حامله نباید هر مجلسی برود، نباید موسیقی گوش بدهد، نباید با افرادی که آنها دارای نفس غیر صالح هستند برخورد کند، این برخوردهای نفس موجب می‌شود که در نفس مادر اثر بگذارد و اثر در نفس مادر در جنین اثر بگذارد، این‌ها کشک نیست آقا جان! یک واقعیت است. ائمه بیکار نبودند بیایند این حرفها را به ما بزنند، واقعیت است. رفتن در یک جا که موجب تشویش بشود، کدورت می‌آورد، رفتن در یک جا که موجب بشود انسان اضطراب پیدا بکند، برای انسان کدورت می‌آورد، آنچه را که اندوخته، از انسان می‌گیرد، کیسه انسان را خالی می‌کند، حالا دوباره باید جمع بکنیم تویش، دوباره باید کار بکنیم. می‌رویم یک جا یک سوراخ می‌شود و تمام این برنجهای می‌ریزد روی زمین، این گندمها همه‌اش می‌ریزد روی زمین، اینها یک واقعیات است و این خیلی مسأله مسأله عجیبی است.

مسأله مراقبه این مسأله‌ای است که موجب می‌شود آن اسماء کلیه الهیه که دارد در صفات تجلی پیدا می‌کند، آن صفات به نحو دیگری عمل کند. این صفت قدیر می‌خواهد بیاید این لیوان را از اینجا بردارد، اینجا بگذارد، به واسطه مراقبه، این لیوان که باید اینجا برمی‌گردد، می‌آید اینجا می‌نشیند، این کار مراقبه است. آن صفت، قهاریت پروردگار می‌خواهد بیاید، قهر، به واسطه عملی که انسان انجام داده، یک جریانی را برای انسان به وجود بیاورد، وقتی که شما مراقبه می‌کنید، آن جنبه قهاریت تبدیل به جنبه رحیمیت می‌شود و مطلب جور دیگری در عالم و در این دنیا بروز پیدا می‌کند، اینها همه‌اش مال مراقبه است. ما نیایم بنشینیم که بگوییم: آقا! آنجا دارد کار انجام می‌شود، ما اینجا چکاره‌ایم؟ ما هم یکی از آنها هستیم، التفات فرمودید؟ ما هم یکی از آن سلسله علل هستیم که دارد در اینجا کار انجام می‌دهد، چرا؟ چون خود ما هم یک وجود جزئی و ظهور آن حقیقت هستیم. آن نیت، آن اختیار، آن اراده و آن مشیتی که در وجود ما خداوند متعال قرار داده است، این عبارت است: از نزول همان اراده کلی، همان مشیت کلی، همان رحیمیت کلی، همان رحمانیت کلی و همان عقل کلی و تدبیر کلی. ما خودمان را مانند یک عروسک و یک مجسمه، کنار می‌دانیم که یک دستی

می آید کوک می کند، این راه می افتد، حرکت می کند. یک ماشینی اینجا راه می افتد، حرکت می کند. این شرک است؛ این عین شرک است؛ این محدود کردن پروردگار است؛ این محدود کردن وجود اطلاق پروردگار است نسبت به مظاهر جزئیّه خارجیه. بنابراین هر چه در عالم اتفاق می افتد عبارت است از نزول اسماء و صفات الهیه، حالا می شود او بد باشد؟ می شود او خلاف باشد؟ می شود؟!

امام صادق علیه السلام می فرماید: علم عبارت است از نوری که در قلب است، یعنی چه؟ یعنی اگر انسان در وجود خود احساس نور نکند، یعنی علم ندارد. چطور ممکن است انسان در وجود خود احساس نور بکند؟ مگر نور چیست؟ نور عبارت است از یک تجرّدی که نفس به واسطه عملی، آن تجرد را به دست می آورد و آمادگی برای تلقی معانی کلیّه پیدا می کند، این عبارت است از علم، شکی نیست که توجّه انسان به عالم طبع و ماده، این توجّه، این موجب بشود که آنچه که برای انسان حاصل می شود در این عالم، جنبه مادی و شائبه نفسانی به خود بگیرد. بالاخره در این عالم مسائلی در خارج تحقق پیدا می کند؛ زاد و ولد در اینجا هست، کسب و کار و رشد و ترقی در اینجا هست؛ حوادث در این عالم بسیار است و تمام آنچه را که در این عالم است، عرض شد به واسطه صفات کلیّه الهیه تحقق دارد. حالا ما باید ببینیم، آنچه را که در این عالم - برای خود ما، حالا هر کسی برای خودش - من باید ببینم، آنچه که برای من در طول شبانه روز تحقق پیدا می کند، آیا این موجب رشد من است و موجب نور است؟ یا اینکه این موجب ظلمت است؟ این مسأله خیلی مسأله مهمی است.

یک روایتی بود، یک خبری، مرحوم آقا این را خیلی نقل می کردند، می فرمودند: یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از اصحابشان آمدند دم در مسجد فرمودند که: من می روم دو رکعت نماز می خوانم در مسجد و بعد می رویم منزل، قاطر بوده، ظاهراً اسبی بود، قاطری بوده که سوارش بودند. به یک شخصی این لجام را می سپارند، می گویند: آقا! اینجا شما بایست، این نرود، تا من بروم، برگردم. وقتی می آیند، می بینند این شخص برداشته، زین و همه را برداشته و برده؛ سرقت کرده. حضرت به همین صحابی خودشان - مقارن خودشان - یک چند درهم دادند، گفتند که: شما برو در همین بازار، یک زین بخر و بیار، بگذار سرجایش؛ فعلاً که این برد دیگر، مال ما را برداشت برد. این شخص می رود در بازار می بیند همین شخص دارد این را می فروشد، برمی دارد همان را ازش می خرد و می آورد. حضرت نگاه می کنند، می بینند این همان است، می گویند: این خودش است که برداشته برده است و بعد می فرماید من می خواستم وقتی از در مسجد بیایم، همین مبلغ را من به او بدهم، از راه حلال راضی نشد، خدا از راه حرام به او داد، این یعنی چه؟

یعنی این صفت رازقیّت دارد الآن کار انجام می دهد، دارد می آید پایین، بالاخره این شخص باید شکمش سیر بشود، گرسنه نمی تواند شب بخوابد، خدا هم بر بندگانش عهد کرده که خلاصه رزق اینها را برساند. اسم رازقیّت الآن دارد کار انجام می دهد، دارد می آید پایین، نیت این، یکی از علل و عواملی است که می تواند در آن

بالا کار را عوض کند، نیت همین شخصی که در این روی زمین راه می‌رود، این نیت سوء که نیت سرقت است می‌رود بالا، می‌خورد به عالم قضا و قدر کلی الهی، آن قضا و قدری که می‌خواهد از راه حلال رزق را بیاورد، سرش را کج می‌کند، می‌آورد از راه حرام به او می‌دهد، متوجه شدید حالا؟ کی اینجا کار را خراب کرد؟ نیت خراب کرد، یعنی این نیت. آن دارد می‌آید پایین؛ امروز باید چهار درهم به این برسد، نوشته شده، ملکی که می‌خواهد این را بیاورد پایین، نگاه می‌کند می‌بیند بله، امضا هم شده، قضا و قدر امضاء شده، شما چهار درهم باید بیاوری به این بدهی، بسیار خب، چهار درهم به او می‌دهیم. می‌گوید: حالا چه جوری بدهیم؟ همین جوری به عنوان سلسله صحیح و درست و حلال بیاورم به این بدهم؟ این جوری بیاورم بدهم؟ نگاه می‌کند می‌بیند، نه، فعلاً چیزی در اینجا نیست. می‌گوید خب همین جوری بیاوریم دیگر؛ بیاوریم علل و عوامل را چکار کنیم؟ توی کله این بیاندازیم: آقا! برو این کار را بکن، راه آن را از این طرف کج کنیم. این جوری که نیست، مسائل باید انجام بشود، راهش را قرار بدهیم. اگر آن شخص از مسیر مسجد نمی‌آمد - کوفه بود، اگر از مسیر مسجد کوفه نمی‌آمد - که حضرت به او نمی‌گفتند که زین را نگهداری کن، به یکی دیگر می‌گفتند. راهش را قرار بدهیم، فکرش را عوض کنیم. خلاصه ما داریم بالا جمال می‌گوییم.

خلاصه از این ور می‌آوریمش که در اینجا قرار بدهیم، حضرت این زین را به او بسپارد و برود چه کار بکن؟ برو، این کار را بکن. این کارها را می‌خواهیم انجام بدهیم و درست هم انجام بدهیم، خیلی خب، اینجایش درست. حالا که اینجا درست است، از آن طرف امیرالمؤمنین، در نیتش این را قرار می‌دهیم که بیاید بسپارد به دست این و بعد هم به او این مقدار بدهد، همین جا، همین که می‌خواهد بیاید، یک دفعه دید همه چیز بهم خورد؛ ...! پرونده‌ها عوض شد، فایل رفت آن طرف، این رفت آن طرف، کاغذ رفت این طرف، یک چیزهای دیگر آمد سر جایش. این طور که ندیدم ما، ما دیدیم...؛ دیدیم نه؛ کی این کار را کرده است؟ خود آن بدبخت مسکین، آن آمده پرونده‌ها را خراب کرده، آمده چه کار کرده؟ این کاغذ را از اینجا برداشته، یک کاغذ دیگر گذاشته، مهر شده، امضاء شده که بله، بنده از راه حلال نمی‌خواهم چیزی گیرم، می‌خواهم از راه حرام بیاید. خیلی خب، بسیار خب، خودت می‌خواهی؟ باشد ما هم حرف نداریم، ما هم یک قرآن کم و زیاد نمی‌کنیم، همانی که تقدیر است، همان را به تو می‌دهیم، کم و زیادش نمی‌کنیم، منتهی کاری که می‌کنیم آن هم تقصیر خودت است، نخواستی حلال، حرامش کردیم برایت، همان را آمدیم، به همان کیفیت، آمدیم، آمدیم پایین و آن را برگردانیدیم، چون نیت خراب است، بعد هم چکار می‌کنیم؟ تو را دم بازار نگاهت می‌داریم؛ مشتری نمی‌آوریم سراغت؛ نه آقا جان! همین علی می‌فرستد یک کسی را، بیاید همین را از تو بگیرد. دقیق است آقا! دقیق؛ یعنی یک سر سوزن اگر عوض بشود در خدایت خدا تغییر و تبدل پیدا می‌شود.

گاهگاهی می‌شود این قضیه، که انسان فرض کنید که دارد با یک شخص صحبت می‌کند، می‌بیند: به، این خیلی حالش خوب و...، یک مرتبه می‌بیند! ...! حال انسان عوض شد، به هم خورد، کدورت پیدا کرد، همین

که این دارد حرف می زند، می آید، می آید می آید، درست، درست، دارد می آید، تا اینجا درست است، یک نیت خلاف که می آید، یک دفعه کار را خراب می کند، عکس العمل در چی ایجاد می کند؟ در محیط عکس العمل ایجاد می کند. یعنی این فکر و این نیت که همینطور دارد می آید، می آید، درست، بروم برای رفیقم این کار را انجام بدهم، این پول را به او بدهم، این را به او بگویم، بگویم، بگویم، بعد یکدفعه می گوید که خیلی خب، حالا من یک قرضی از شما دارم، این را به حساب آن می گذارم، ولی به او نمی گویم. یکدفعه همه چیز آقا! به هم خورد، به هم ریخت؛ جو را خراب می کند، فضا را خراب می کند، مخاطبین را خراب می کند، همه این ها چیست؟ آن نیتی است که، آن نیت آمد و همه چیز را تغییر داد، همه چیز را عوض کرد.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿الرعد، 17﴾

پس بنابراین **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** «ما از آسمان ماء را فرستادیم» **فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا** «هر کدام از این وادیها به اندازه خودشان گرفتند» همه اینها؛ **فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا** «در این سیلی که راه افتاد، یک چیزهایی رو است» وقتی سیل می آید، حبابی، خار و خاشاک و اینها را، رو می آورد، زیرش آب است، این می آید وقتی به یک جایی رسیدند، **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً** «زبد که همان رویه آب است، این از بین می رود» بادی می آید، شاخه ای به آن می خورد، تمام این حبابها، همه اینها چه می شوند؟ همه پُف، همه این ها از بین می رود، آن آب، آب باقی می ماند. این حقیقت را آیه شریفه به این کیفیت بیان می کند: اسماء و صفات کلیه الهیه در این عالم تنازل پیدا می کند و وجود پیدا می کند.

آن چهار درهمی که قرار است بیاید، آن **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** است. آن چهار درهمی که از آن بالا تقدیر شد بیاید توی جیب این آقا برود، برود با زن و بچه اش بخورد، این **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** خود اصل این چهار درهم یک مسأله ای است، خودش خلاف است؟ خلاف نیست. چهار درهم است؛ با این چهار درهم می تواند نان بخورد، گوشت بخورد، میوه بخرد، ببرد برای...، اطعام کند، گرسنه ها را سیر کند، رزق بچه ها، زن و فرزندش اینها را برساند، پس این که بد نیست، پولی که توی جیب من است که بد نیست، پولی که توی جیب شماست که بد نیست، پول که بد نیست، این چه می شود؟ **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** می شود. حالا موقعی که شما می خواهید این را خرج کنید، حالا موقع خرج کردن است؛ یک وقتی این را به فقیر می دهید، اینکه به فقیر می دهید برای اینکه کمکی برای او بشود، این الآن آمده با آن حقیقت نوری و نورانی خودش در این عالم تحقق پیدا کرده است. نیت، نیت خالص، خود اصل پول هم که خلاقی در آن نیست، این الان در خارج تحقق پیدا کرده است. یک وقتی شما دست می کنید به این پول می دهید که رفیقان بدانند که شما اهل انفاقید، این می شود چی؟ این می شود خراب، این **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً** است. پولی که به فقیر می دهید، در عین حال آن می رود، این را خرج می کند؛ آن نگاه نمی کند که نیت شما چیست؛ اگر نیتتان بد است از شما نگیرد. به قول معروف می گویند: آن کسی که توی چاه افتاده، نگاه نمی کند آن دستی که دراز می کند، سیاه است یا سفید است، آن

می خواهد فقط دست آن را بگیرد. آن فقیر این پول را می گیرد، می رود خرج می کند، این نیتی که الان در اینجا شده است، این نیت انتساب به خود است. نگاه کن! من دارم می دهم! ببین! ببین من دارم می دهم! این انتساب به خود می آید آن آب را تبدیل به خاشاک رویش می کند، رویش خاشاک می شود. اصل پول هست، آن خاشاک رو در آنجا، خراب می کند، آن زبد است. برای این چه می ماند؟ هیچ باقی نمی ماند. **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً**. روز قیامت چه می شود؟ اگر نیت، نیت صحیحی باشد، این آب به حال خودش باقی است. **فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ** **﴿الْقَارِعَةُ، 6﴾** **فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ** **﴿الْقَارِعَةُ، 7﴾** سنگین، سنگین، یعنی مایه دارد. چون زبد باید از بین برود، در روز قیامت آن تبدیل به چه می شود؟ نگاه می کند توی ترازو می بیند هیچی نیست!...! من پول دادم. پول همان **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً** است، به تو چه مربوط است؟ پول را ما از آن بالا فرستادیم، ما فقط در اختیار تو این را قرار دادیم، پول را ما فرستادیم، تو قدرت نداشتی پول توی جیبیت بگذاری، آنچه را که ما به تو دادیم نیت خیر و نیت سوء بود، خودت خراب کردی.

- آقا! من این همه آمده ام کمک کردم، این همه آمدم من در اینجا خانه ساختم، مسجد ساختم، بیمارستان ساختم.

- به تو ربطی ندارد، اگر ما پول نمی دادیم، از کجا می آمدی بسازی؟ از خانه خاله ات که نمی آوردی، ما این پول را آوردیم، شما رفتی در مغازه را باز کردی، ما به مشتری گفتیم: بیاید از شما جنس بخرد، اگر نمی گفتیم از کجا می آوردی؟ از زمین که در نمی آوردی، تازه اگر هم از زمین درمی آوردی، ما در زمین گذاشته بودیم. آن گنجی که در زمین است، کی اول آن گنج را گذاشته؟ یک بیچاره ای، دو هزار سال پیش آمده، فرض کنید که یک کوزه طلا گذاشته، حالا می روند در می آورند. اگر او نمی گذاشت این هر چه هم می کند اگر از آن طرف زمین سر در می آورد هیچ چیز پیدا نمی کرد، این هم ما گذاشتیم اینجا، تو این وسط چکاره ای؟ - قدرت، آقا! ما آمده ایم زحمت کشیدیم، با بازو.

- این قدرت را در بدن تو کی گذاشته؟ اگر تو مریض بودی که نمی توانستی با کلنگ بزنی زمین را سوراخ کنی.

هیچ جای حرفی نیست، بسته، تمام درها بسته است، فقط یک کار را خدا از ما خواسته؛ - کم کم - نیت خوب و نیت بد، ما فقط این را از تو خواستیم، نیت خوب کنی، نیت بد کنی، این هم نتوانستی انجام بدهی؟ ای بی عرضه! همین، همین یک کار که وقتی به فقیر پول می دهی، نیت خوب بکنی، به خودت نبندی، نکردی، حالا هیچی دستت نیست، آن پولی که تو دادی، خب همانی است که ما دادیم، چرا در ترازوی تو بنویسیم؟ ترازوی تو خبری نیست. نیت تو هم که خراب بوده، **فَأَمَّا الزَّبَدُ** دود شد رفت هوا، خب پس در کفه ترازو چی؟ هیچ چیز، حالا هر چه نگاهش کن، هیچ خبری نیست. هیچ تو کفه ترازو خبری نیست. حالا که اینطور است، آقا جان! مگر انسان احمق است؟ حالا که قضیه اینطور است، یا ندهد، یا وقتی که می دهد با نیت خوب بدهد.

با اینکه این از اوست، بدهد. با این که خودش چیزی ندارد، بدهد. ندهد هم تازه ازش حساب است، خیال نکنید که فقط ما به عنوان یک تعادلی، معادله‌ای، ما در اینجا فقط ما ذکر کردیم، نه، اگر ندهد، چرا ندهد؟ چرا؟ روی چه حسابی؟ خدا که الآن این را داده، حساب دارد، کتاب دارد، سهمی قرار داده، برای فقرا سهمی قرار داده، برای دیگران سهمی قرار داده، برای رفیق سهمی قرار داده، اینها همه‌اش هست.

مرحوم آقا یک دفعه رفته بودند مکه، مشرف شده بودند مکه و دیگر طبعاً در آنجا گدا بوده و اینها، ایشان به ما فرموده بودند: این پول را بردار شما خُرد کن، آن پولهایی که داشتند، از همان ریال های سعودی، این را بردار خُرد کن، پنج ریالی، ده ریالی، شما خُرد کن بیاور بده به من. ما رفتیم همه را پنج ریالی کردیم، ده ریالی کردیم. نمی دانم چقدر داشتند؛ دویست ریال، پانصد ریال، این چیزها بود، ما هم اینها را همه را پنج ریالی، ده ریالی کردیم، آوردیم دادیم به ایشان، همه را ریختند در جیبشان. آقا! وقتی که می رفتیم حرم، این بچه‌های کوچک می آمدند، می گفتند: **صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**. آقا می گفتند: آقا! صلوات بر...، یک پنج ریالی مال تو، یک ده ریالی مال تو، یک پنج ریالی... برمی گشتیم **عَلِي حُبِّ النَّبِيِّ وَ آلِهِ**... آقا! اینها اقرار به ولایت کردند، پول بهشان بدهید. پنج ریال... آقا! در عرض آن مکه، تمام این پولها تمام شد، همه. اینها همینطوری می ایستادند، نگاه می کردند، خلاصه، بعضی‌ها، یک عده‌ای، تعجب می کردند، آخر، حالا یک کسی بلند شده آمده اینجا، فرض بکنید که همه پولهایش را پنج ریالی و ده ریالی کرده، آن هم به همه بچه‌ها و فلان و این حرفها. برایشان جا نمی افتاد و... ولی مسأله چیست؟

مسأله این است که او برده. برد را این کرد چرا؟ چون این رفت، این پولش را برداشت پارچه خرید، آمد پارچه را تن بپوشاند، بچه‌اش را هم برداشت خورد زمین، همه آن شلوارش و این حرفها، همه چی شد؟ همه خراب شد و برداشتند، انداختند توی سطل خاک و رفت. او برداشت رفت فرض کنید که من باب مثال ساعت خرید، آن هم ساعت افتاد و شکست و همه رفت... من دارم می گویم: «آن هم»، یعنی همه دیگر، ما همه‌مان همین هستیم دیگر، نه اینکه حالا نظر داشته باشیم به او چی خریده، یا پارچه و یا ساعت و یا... .

نمی گویم نباشد، نه، اگر مسافرت می روید حتماً وقتی برمی گردید، سوغاتی بخرید، مؤکد است، پیغمبر فرمودند، حتی شده یک سنگ سوغاتی ببرید. اینها همه باید باشد، نروید یک جور دیگر نقل کنید، زن و بچه‌تان: ای بابا! این دارد چی چی بهشان یاد می دهد؟ بلند شوید، تازه بعد از یک مدت، می خواهید بروید، پولهایتان را ریال کنید بدهید... نه آقا جان! اینجوری نیست قضیه. سوغاتی خیلی مؤکد است، خیلی مستحب است، اصلاً انسان باید لحاظ بکند، بچه‌ها، زن، فرزند، اینها همه حساب دارند، کتاب دارند، ولی چیزی که هست، همه‌اش هم این نیست، همه‌اش هم این مسأله نیست. آن می آید چکار می کند، جنس می خرد، عادی و بعد او چه می شود؟ از بین می رود. ولی این چی؟ این پول را برمی دارد به این بچه می دهد، بچه محبت علی و اولاد علی، ائمه در دل این بیشتر می شود. حالا این مانده یا آن؟ کدام مانده؟ این برمی دارد به این بچه‌ای که

می گوید: **عَلِي حَبِّ الْعَلِيِّ**. این می آید یک ده ریالی به او می دهد، این تخم محبت علی و فرزندان علی را در دل این می کارد. کاشته دیگر، کدامش باقی ماند؟ پس کی ضرر کرد و کی ربح کرد؟ اگر آدم زرنگ هم می خواهد باشد باید در یک معامله ربح ببرد؛ استفاده ببرد.

خداوند متعال به پیغمبر اکرم می فرماید: **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا**

مَحْسُورًا ﴿الإسراء، 29﴾ نه خست در بیاورد در انفاق و نه هر چه داری بده که برای خودت هم کم بیاری، زن و بچه ات هم بالاخره آدمند، آنها هم بالاخره از قبل تو، واسطه فیض برای آنها، تویی؛ واسطه برای روزی آنها، تو هستی. نه خست در بیاور و به بقیه نده و نه آنقدر که به زن و بچه ات هم نرسی. نه، هر چیزی به جای خودش چیست؟ درست و صحیح باید باشد.

این نیت را ما به کی دادیم؟ نیت را به تو دادیم. حالا می توانیم نیت را تغییر بدهیم، نیت صالح باشد، می شود نور، می توانیم نیت را تغییر بدهیم، می شود ظلمت. اصل آن قضیه چیست؟ به حال خودش باقی است. امام حسین علیه السلام اول مظلوم بود دیگر، سیدالشهداء علیه السلام - همه ائمه، آن پیغمبر، آن امیرالمؤمنین - شما در قضیه کربلا که نگاه بکنید، این قضیه، خیلی قضیه عجیبی است دیگر، قضیه سیدالشهداء. خداوند به سیدالشهداء می فرماید: یا حسین! **إِنَّ لَكَ لَمَرْتَبَةً لَا تَنَاهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ** «یک مرتبه ای خداوند برای تو در نظر گرفته، یک مرحله ای در نظر گرفته که باید با شهادت به او برسی» آن هم نه شهادت، این جور شهادت، این قسم، یعنی این که ببینی جلوی چشمت این کارها را درمی آورند. روی سر فرزندان دارند این مسائل را درمی آورند. اینها را می بینی، باید ببینی، تحمل کنی. سیدالشهداء علیه السلام با خودش چه فکر می کند؟ دو دو تا چهارتا، قرار بر این است که انسان از این دنیا برود، بالاخره یک جوری هم از این دنیا خواهد رفت؛ یا قلبش از کار می ایستد، سخته می کند می میرد یا اینکه فرض کنید که تصادف می کند. بالاخره یک جوری، یک آجر به کله اش می خورد، بالاخره باید یک جوری برود دیگر،....

قرار به رفتن است، حالا یا با سخته یا با حلق آویز شدن یا فرض کنید که با کشتن یا اینکه در خواب از دنیا برود و سخته بکند. بالاخره یک جوری، یک جوری از دنیا می رود، ولی او فکر بعد از این را می کند که بعد از این چه خواهد شد، لذا می گوید: این طرف را انتخاب می کنم. ببینید! این نیت می آید، از یک طرف قضیه برمی دارد به این طرف دیگر. شهادت سیدالشهداء علیه السلام و از این دنیا رفتن، با اسم قهاریت جلالیه الهیه، این باید در اینجا تحقق پیدا کند. ... **لِمَنْ أَلْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** ﴿غافر، 16﴾ با اسم قهر و صفت جلالیه، همه باید از اینجا بروند. **خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمُ مَحَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ حَيْدَ الْفَتَاةِ**¹ همانطوری که دیدید هیچ دختر جوانی در هنگام عروسی و زفاف، گردنبند را جدا نمی کند، طلا و جواهر را جدا نمی کند، چطور مواظب بر این است که خود را با اینها زینت بدهد، اینطور مرگ ملازم است با بنی آدم است. هیچ مفری هم نیست، هیچ

مفری نیست. این اسم جلالیه حق دارد از آن بالا می آید پایین، سیدالشهداء را از این دنیا ببرد - چطور این که بالاتر از سیدالشهداء، پیغمبر را برد - می خواهد بیاید ببرد، می آید، می آید اینجا، حالا چه جوری از بین ببریم؟ چه جوری از این دنیا ببریم؟ خب راههای مختلفی هست. حضرت عزرائیل یک راه که ندارد، آنقدر راه دارد، خیلی زیاد، شما اگر هزار تا راه را با دوا و درمان و عمل و فلان و اشعه و مشعه و اینها بر عزرائیل ببندید، او از یک راه دیگر وارد می شود. خاطرتان جمع، هیچ وقت به او نمی توانید برسید. بله، از یک راه دیگر می آید.

حالا ما می خواهیم بیاییم سیدالشهداء را ببریم؛ این جا می ماند به طریق عادی؟ یک مرتبه همین که دارد می آید پایین، می آید پایین، می بیند که...! این آمده چیز دیگر را اختیار کرده. خدا او را مخیر کرده، این دارد می آید پایین، به عنوان مخیر دارد می آید پایین، متساوی الطرفین دارد می آید پایین؛ یک مرتبه به که مرحله مشیت مطلقه که می خواهد بیاید به منصه ظهور برسد، به اینجا که می رسد یکدفعه می بیند...! سیدالشهداء آمده یک چیز دیگری انتخاب کرده؛ مرگ را انتخاب نکرده، شهادت را آمده انتخاب می کند آن هم شهادت با این وضع، با این کیفیت. در روز عاشورا، همه قوای ملکوتی الهی آمدند سراغ حضرت؛ همه آمدند.

آنچه در عالم بود، باد، طوفان، زلزله، یعنی مقصود از باد نه اینکه فقط باد است، ملائکه موکله بر...؛ همه آمدند که خداوند ما را در اختیار تو قرار داده است، هر کاری که می خواهید بکنی، بکن. این چه می گوید؟ خودم انتخاب کردم، شما آمدید اینجا چکار؟ من خودم اینطوری انتخاب کردم، اگر می خواستم اصلاً نمی آمدم. حالا که موقع بزنگهاست، شما آمدید سراغ ما، می گوید: آقا! اینجا جور کنید، آن جور کنید. می خواهید سر ما را کلاه بگذارید؟ دیدید، زبان حال می گویند زبان حال، ما هم داریم زبان حال می گویم دیگر، سیدالشهداء دارد به جبرئیل می گوید: می خواهی سر ما را کلاه بگذاری؟ برو بابا پی کارت. ما یک جا هستیم تو بخواهی نگاه بکنی می سوزی به عزرائیل می گوید: تو می خواهی سر من را کلاه بگذاری؟ به اسرافیل می گوید: تو می خواهی سر ما را کلاه بگذاری؟ سر ما کلاه نمی رود. الآن تازه موقع ریح ماست. الآن موقع تازه برداشت محصول ماست. روز عاشورا موقع برداشت محصول است.

حالا فهمیدید چرا آقای حداد گفتند که: عاشورا برای سیدالشهداء صعود بود؟ ما به کی داریم گریه می کنیم؟ بله، گریه ما خوب است، گریه ما، گریه شوق است، گریه این است که در آنجا نبودیم، ولی دلمان می خواست در زیر خیمه حضرت باشیم. این درست است. ولی حضرت چی؟ حضرت الآن موقع برداشت محصولش است، بنشیند گریه بکند: ای داد بیداد! اینطور شد؟ چی؟ همه اینها آمدند؛ جن آمد، حیوانات آمدند، وحوش آمدند. جن آمد: آقا! ما اینها را به دو دقیقه اصلاً تار و مار می کنیم؛ اصلاً هر چه هست...

حضرت فرمود: بابا! ما راه زیاد طی کردیم، از مدینه به مکه رفتیم، چه کردیم، چه کردیم، تا به اینجا برسیم، شما تازه می خواهید بیایید این را از ما بگیرید؟ نه این نشد. این منظور از کلام بزرگان است نسبت به چه؟ مطالب در این قضیه ناتمام مانده، در فرصت دیگر، انشاءالله یکی دو هفته دیگر، امیدواریم که باز در

خدمت دوستان و رفقا باشیم.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ